

# قتل؛ راهی برای پنهان کردن خیانت

دختری جوان که قدم به خانه خواستگارش گذاشته بود تا با پدر و مادر او آشنا شود، با همدستی خواستگار خود و پدر او تا یک قدمی مرگ پیش رفت.

چند روز قبل اهالی یکی از خیابان‌های پایتخت چشمشان به دختری جوان افتاد که به شدت مصدوم شده بود و از شدت درد ناله می‌کرد. او به شدت از ناحیه صورت، دست و پا آسیب دیده و به خوبی قادر به صحبت نبود. مردم با دیدن وضعیت او به [اورژانس](#) زنگ زدند و دختر جوان برای درمان به بیمارستان انتقال یافت. او از ناحیه صورت به شدت آسیب دیده و دست و پایش دچار شکستگی شده بود. هنوز مشخص نبود، چه بلایی بر سر دختر جوان آمده است تا اینکه وی پس از بهبودی و مرخص شدن از بیمارستان راهی اداره پلیس شد تا از پدر و پسر او آشنا شکایت کند.

آنطور که دختر ۲۸ ساله می‌گفت او به دام مردی آشنا افتاده بود که در نقش خواستگار ظاهر شده و او را فریب داده بود.

او درباره جزئیات آشنایی و حادثه شومی که برایش رقم خورده بود گفت: مدتی قبل در یکی از کلاس‌های گویندگی با جوان ۳۰ ساله‌ای به نام ناصر آشنا شدم. من صدای خوبی داشتم و یکی از رویاهایم این بود که گوینده مشهوری شوم. ناصر برای چند برنامه کار گویندگی انجام داده و مدعی بود که آشنایان زیادی در این حرفه دارد که می‌تواند مرا به آنها معرفی کند تا به رویایم برسم.

وی ادامه داد: ارتباط من و ناصر ادامه داشت تا اینکه او از من خواستگاری کرد. ناصر مدعی بود که چند وقت قبل از همسرش جدا شده است و دلیل اختلافاتشان این بوده که همسر ناصر مخالف کار و پیشرفت او بوده است. ناصر خیلی خوب نقش بازی کرد و توانست با چرب‌زبانی اعتماد مرا به خودش جلب کند تا جایی که تصور کردم واقعا دل‌باخته من شده و قصد [ازدواج](#) و زندگی با مرا دارد. حتی یکبار تلفن را به پدرش داد و او هم به من اطمینان داد که پسرش عاشق من شده و می‌خواهد به زودی به خواستگاری‌ام بیاید تا زندگی‌مان را شروع کنیم. همه اینها باعث شد تا اعتمادم نسبت به ناصر و خانواده‌اش جلب شود

غافل از اینکه همه اینها نمایشی بود برای فریب من.

دختر جوان در ادامه گفت: ناصر آخرین بار با من تماس گرفت و به بهانه اینکه قرار است برای تست صدا به یک استودیو برویم قرار ملاقات گذاشت. او از من خواست تا قبل از رفتن به استودیو، به خانه‌اش بروم تا پدر و مادرش مرا ببینند. بی‌خبر از اینکه حادثه‌ای هولناک در انتظارم است راهی خانه ناصر شدم. مقابل واحد آنها که طبقه سوم ساختمانی مسکونی بود، چند جفت کفش زنانه و مردانه چیده شده بود. حدس زدم کفشها متعلق به پدر و مادرش باشد. برای همین قدم در خانه گذاشتم. اما خبری از پدر و مادر ناصر نبود. او با تهدید و زور به من تجاوز کرد و لحظاتی بعد همسرش رسید. زن جوان پشت در مانده بود و هرچه زنگ می‌زد ناصر در را باز نمی‌کرد. او به شدت ترسیده بود و چون کلید داخل قفل بود همسرش نمی‌توانست در را باز کند. همان لحظه ناصر با پدرش تماس گرفت و وحشت زده موضوع را به او گفت. پدرش که در همان محدوده زندگی می‌کرد از پسرش خواست تا مرا از پنجره به پایین پرتاب کند.

وی ادامه داد: پدر تصور می‌کرد که با این اتفاق جانم را از دست می‌دهم و بعد او جسد مرا از بین می‌برد تا [راز قتل](#) هرگز فاش نشود. باور کردنی نبود، در تمام این مدت ناصر مرا فریب داده بود. او با همسرش زندگی می‌کرد و به دروغ به من گفته بود که از یکدیگر جدا شده‌اند. آن روز همسر او برای انجام کاری به خارج از تهران رفته بود اما بازگشته و سرزده رسیده بود. ناصر با دستور پدرش قصد قتل مرا داشت. هرچه به او التماس کردم فایده‌ای نداشت، همان لحظه پدرش رسید و ناصر با بی‌رحمی مرا از پنجره طبقه سوم به پایین پرتاب کرد و پدرش که در حیاط ایستاده بود پیکر نیمه جان مرا روی زمین کشیده و در همان محدوده رها می‌کرد. او قصد داشت جانم را بگیرد و جسد مرا بسوزاند اما من زنده بودم و به دلیل اینکه افرادی در حال گذر از آن محدوده بودند ناچار شد با همان وضعیت رها می‌کند و بخت با من یار بود که پس از این اتفاق و صدماتی که دیده بودم، زنده ماندم.

با این شکایت، قاضی محمد امین تقویان بازپرس شعبه هشتم دادرسی جنایی تهران دستور بازداشت پدر و پسر به اتهام مشارکت در شروع به قتل و پسر را به اتهام تجاوز صادر کرده است.